



۲۰۲۱/۰۹/۰۳

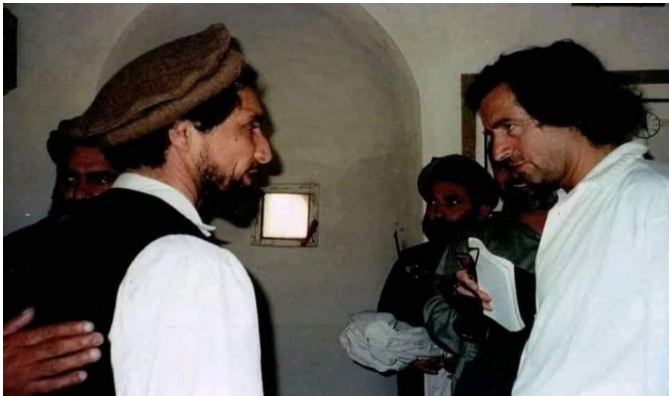


دکتور زمان ستانیزی

متمدن بودن در شعار است یا در کردار؟

افغانستان سرزمین شعار بازیها است. ادعاهای خود ستایی و خود نمایی مملو از توصیفات تفضیلی و لاف و گزاف معمولاً به جایی می رسد که اگر در خود صفتی نیابند در عیب گویی دیگران خود را بزرگتر جلوه می دهند. یکی از اینها ادعای متمدن بودن است که گاه گاه به آن رنگ تعصبات زبانی، نژادی، یا سیاسی هم می دهند. ولی در ساحه

عمل این ادعا با تناقضاتی روبرو است که توجه به آن در این مرحله حساس و اضطراری کشور نهایت مهم است.



متمدن بودن در کار و کردار تعریف می شود، نه در شعار. متمدن بودن در کمال و استعداد و خلاقیت ثابت می شود، نه در هویت زبانی، و نژاد، یا دینانت. مهم این است که از استعدادهای خود در حل مشکل جامعه چه طور استفاده می کنیم تا دیگران از ما و استعدادهای ما به نفع خود استفاده نکنند.



در هر کشور نارضایتیهای موجود است. تفاوت یک جامعه متمدن با غیر متمدن در طرز برخورد با مشکل و راه حل آن است، یعنی درک درست مشکل و انتخاب راه حل مطلوب و معقول آن. در کشورهای متمدن مردم مشکل را به زبان بیان می کنند و از راه سخن حل می کنند. در جوامع غیر متمدن مشکل را

در خشونت و اعتراض قهر آمیز ارایه می کنند و هر اختلاف نظر را تهدید پنداشته به زبان تیر و تفنگ به آن جواب می دهند. تغییر اخیر نظام سیاسی افغانستان نمونه روشن آن است.

در جوامع متمدن مثلاً در کشور اوکراین بیست هزار نفر به رسم اعتراض به میدان کیف می برابند، ولی حتی یک دانه کارد یا چاقو هم نزد خود ندارد. هزاران تن از اتباع اسپانیه در بارسلونا مظاهره می کنند، ولی هیچ اسلحه با

خود ندارند. ملیونها سکاتلندی اعتراض خود را علیه جدای از انگلستان در صندوق رأی اظهار می کنند. هزاران تن اروپایی دیگر برای تقبیح سیاست حکومت‌های خود در شهرهای مثل برلین، پراگ، بوداپست، کپنهاگن و غیره بدون اسلحه به خیابانها می برآیند. یک میلیون امریکایی سیاه پوست بدون اسلحه و بدون عمل خشونت‌بار علیه تبعیض نژادی در واشنگتن به تظاهرات می پردازند. (صرف نازیهای المان و امریکا مثل نژاد پرستان و تفوقگرایان دیگر جهان مظاهرات خشونت آمیز می کنند). در کل مردم جوامع متمدن با اعتراضات مسالمت آمیز در تغییر سیاست حکومت‌های شان نقش مؤثر ایفا می کنند.

در مقایسه با آن در افغانستان مثلاً زمانی پشتونها به قدرت می رسند، هزاره ها در بغاوت تفنگ به دست به کوها بالای می شوند. زمانی تاجیکها قدرت را تصاحب می کنند و پشتونها باغی می شوند و تفنگ برداشته به کوها بالا می شوند. زمانی پشتونها قدرت می گیرند و تاجیکها بغاوت کرده اسلحه به دست به کوها بالای می شوند... صرفنظر از مشروعیت خواست سیاسی یا توجیه موضعگیریهای شان اینها با کوچکترین اشاره و به کمترین بهانه به اسلحه و برادرگشی رو می آورند. این روش خصلت مردمان متمدن نیست .

قدرتهای خارجی از همین نقطه ضعف ما سو استفاده کرده برای اهداف سیاسی خود این آتش نفاق را دامن میزنند. این دشمنان خون آشام بشریت ذهنیت های «غیرمتمدن» را اغوا می کنند و بی درنگ حاضرند اسلحه و مهمات را در اختیار آنها بگذارند که فریب نیرنگهای شان را می خورند. شرم آورتر این است که این پدیده تازه نیست، بلکه بیش از یک قرن مسلمانان را به تباهی کشانیده.

در زمان جنگ اول اروپایی که روسیه، بریتاننا و فرانسه برای تجزیه و اضمحلال امپراتوری عثمانی کمر بستند هم از راه تهاجم مسلحانه بر سرحدات عثمانیها ریختند و هم خواستند آنها را از درون تخریب کنند. افسر استخبارات انگلیس به نام تامس ایدوارد لارنس، معروف به لارنس عربستان، ماموریت گرفت تا امپراتوری عثمانی را از درون به تجزیه مواجه سازد. لارنس ملبس با عقاله و عمامه عربها را مسلح کرد و به آنها وعده آزادی داد تا در مقابل امپراتوری عثمانی بجنگند. در پایان جنگ امپراتوری بزرگ عثمانی تجزیه شد اما و صد اما سرزمینهای عرب زیر سلطه استعمار انگلیس و فرانسه و بعداً اسرائیل درآمد که تمام مشکلات امروزی کشورهای عرب از همان جا ریشه می گیرد. تقسیم شام و عراق، تقسیم سوریه و لبنان، تقسیم فلسطین و اردون، و بعداً تقسیم فلسطین و اسرائیل نتیجه همان نیرنگ استعماری غرب است که فرماندار لشکر های عرب آن تامس ادوارد لارنس بود .

صد سال بعد جاسوس دیگر غرب همچنان با سه نام برنارد هانری لیفی وارد صحنه شده و تا اکنون ده ها هزار مسلمان را در آتش افروزی های تجزیه طلبی کردستان، مالی، نایجیریا، چیچنیا، سودان، عراق، سوریه، سومالیا، لیبیا، دارفور... به خاک و خون نشانده است.

در ارتباط با تفاوت‌های میان جوامع متمدن و غیرمتمدن سؤالات ذیل طالب جواب منطقی مستدل و معقول اند:

• چرا برنارد هانری لیفی در تظاهرات کشور خودش در فرانسه بدون خشونت و بدون اسلحه به صفت یک انسان متمدن سهم می گیرد، ولی در کشورهای اسلامی به طور مرموز در صحنه جنگ حاضر می شود و مردم را به نام آزادی به جنگ می گمارد، سیاستمداران غرب را به مداخله نظامی ترغیب می کند، و تجاران اسلحه را به صدور تجهیزات تشویق می کند؟

• آیا اینکه برنارد لیفی با مسیحیون معترض اروپا در مظاهرات صلح آمیز سهم می گیرد، ولی مسلمانان/افغانها را به جنگ تشویق می کند نشانه آن است که مسلمانان را لایق روش عدم تشدد در سیاست نمی پندارند؟

• چرا این مدافع حقوق آزادی همه کوشش خود را مجاناً در خدمت مخالفان دولتهای اسلامی و تجزیه طلبان قرار می دهد؟

• چرا اذهان اغفال شده روش «یک بام و دو هوای» برنارد هانری لیفی را کتمان می کنند و عواقب مرگبار تحریکات او را افشا نمی کنند؟

امیدوارم از این نوشته برداشت نادرست نشود. من طرفدار شدید مقاومت هستم، نه طرفدار مقاومت شدید. در برابر هر حکومت استبدادی به هر نام و هر بهانه به شمول طالبان باید مقاومت کرد. ولی مقاومت معقول. آیا در این نیم قرن فکر کرده اید که حتمی نیست هر گره را به دندان باز کرد؟ آیا متوجه شده اید که قیمت بازکردن هر گره به دندان را ملت بد بخت ما با خون جان می پردازد؟

مسأله بزرگتر از آن است که آنرا در تنگنظری های فرقه ای پشتون و تاجیک کوچک سازیم. یا به خاطر اینکه برنارد لیفی دوست احمدشاه مسعود بود از انتقاد بر اعمالش خود داری کنیم. مگر اینکه شهرت احمدشاه مسعود را از منافع حیاتی و ملی ۳۵ میلیون مردم افغانستان مهمتر بدانیم. می توانیم معقول استدلال کنیم و بگویم سی سال پیش جنگسالاران دوره جهادی به سببی همگام و هم پیمان لیفی شدند که از نیرنگ برنامه سیاسی او آگاه نبودند. این دلیل معقول و قابل فهم است ولو به واقعیت استوار نباشد. اما حالا که لیفی به سبب به خاک و خون نشان دادن جوامع اسلامی رسوا عالم گردیده، آیا باز هم معقول است از او دفاع کنیم؟ از یکطرف مسلح کردن طالبان را توسط پاکستان تقبیح می کنیم، از طرف دیگر خود برای تجهیز اسلحه به قدرت خارجی دیگر رو می آوریم. ملت افغانستان در این بازی سیاسی چه است؟

رک و راست گفتن تلخ است، ولی باید گفت. در کشورهای متمدن تعمق و ادراک را بر شعار ترجیح میدهند، در کشورهای غیرمتمدن شعار هست، ولی شعور لادرک است. در جوامع متمدن احساسات تابع عقل می باشند، اما در جوامع غیرمتمدن احساسات به قله های هندوکش میرسند، ولی عقل و خرد را آب می برد... به غدیر سیستان .

تصمیمی که هر افغان باید در این مرحله نهایت حساس تاریخ کشور اتخاذ کند این است که آیا خود را لایق روش و روند جوامع متمدن می دانند یا می گذارند در غفلت «غیرمتمدنی» برای سالهای متمادی به جنگ و خونریزی گماشته

شوند؟ ما که قریب به نیم قرن به راه جنگ آوران و جنگ جویان و جنگ سالاران رفتیم و جز مرگ و میر و خرابی و بربادی ندیدیم.

آیا وقت آن نرسیده که به راه صلح جویان چون مارتین لوتر کینگ، نیلسن ماندلا، مهاتما گاندی، و خان عبدالغفار خان قدم بگذاریم؟ مگر نمی توان به طور مثال (صرف یک مثال) در این عصر رسانه های جمعی یک میلیون شهریان کابل را بر روی جاده ها به تظاهر سکوت دعوت کنیم و تمام عابرین و عراده جات را به همنوایی دعوت کرده عبور و مرور را در یک وقت برای نیم ساعت در تمام شهر متوقف سازیم؟ و بعد به شیوه های متفاوت چنین تظاهرات در شهرهای دیگر افغانستان سازمان دهی شود و از این طریق خواسته های مشروع مردم به آنهایی تفهیم شود که با حکومتاری و مردماری آشنایی کمتر دارند تا در نهایت حکومت از راه عدم تشدد مردمی شود؟



برای مطالب دیگر دکتور زمان ستانیزی روی عکس کلیک کنید

دکتور زمان ستانیزی: استاد الهیات و عرفان در پوهنتون مطالعات عالی پسیفیکا در کلیفورنیا